





داستان آهو و موش

(بر اساس حکایت‌هایی از مرزبان نامه)

ایرج شهرامی پور

انتشارات ارسطو
(چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۹

به نام خداوندانای راز

کتاب پیش رو بازنویسی دو حکایت از داستان‌های مرزبان نامه^۱ است. برای جذابیت بیشتر داستان علاوه بر برگرداندن آن به نثر روان امروزی، سعی کرده‌ام مضامین حکایت‌ها را به صورت شعر در قالب مثنوی نیز بنویسم.

در این مجموعه دو قصه بنام‌های «أهو و موش»

۱. مرزبان نامه کتابی تعلیمی - تمثیلی از سعدالدین وراوینی است. نویسنده این کتاب را در قرن هفتم (بین سال‌های ۶۱۷ تا ۶۲۲) نوشته است. تعدادی از داستان‌های این کتاب نیز همانند «کلیله و دمنه» از زبان حیوانات است.

و « دزد و کک » وجود دارد. امیدوارم که مطالعه این
حکایت‌ها علاوه بر سرگرم کردن خواننده باعث
شود تا علاقه‌مندان با ادبیات کهن ایرانی نیز بیشتر
آشنا شوند.

ایرج شهرامی پور

مرداد ۱۳۹۹



هر حکایت حاوی پندی نکوست

قصه راوی آخر قصه هموست

داستان آهو و موش

می‌سرایم قصه‌ای بهر شما
از زمانی دورتر زین عهد ما

قصه‌ی زیبایی از آهو و موش
قصه‌ای از حال یک موش چموش

داستانی سر به سر پند و نوید
آخرش هم نوری از جنس امید

هر حکایت حاوی پندی نکوست
قصه راوی آخر قصه هموست

روزی صیّادی برای شکار به چمنزار زیبایی رفت.
در آن چمنزار گل‌ها و گیاهان رنگارنگ و سرسبزی
وجود داشت آن چنان که گویی قسمتی از بهشت را
در آن دشت قرار داده اند:

بود زیبا دشت مانند بهشت

یاسمینی بر سر هر سنگ و خشت

بوته‌هایش سبزتر از هر کجا

رنگ گل‌هایش به شدت پر جلا

لاله‌هایی سرخ مانند چراغ
بود روشن در میان دشت و راغ^۱

بود جاری در درون سبزه‌زار
نهر پر آبی زمستان و بهار

آبیاری می‌شد آن دشت عظیم
با همان رود از زمان‌های قدیم

یک چمنزازی چو هامونی بزرگ
ره نبود آن جا برای یوز و گرگ

چارپایانش همه پروار و چاق
بلبلانش جملگی پرطمطراق^۱

بس که بود آن جا علف در طول سال
کس نمی‌ترسید از قحط و زوال

صیاد وقتی آن چمنزار زیبا، پرندگان خوش آواز
و چهارپایان چاق و چله را دید با خودش گفت: اینجا
بهترین مکان برای شکار است. در گوشه‌ای از آن
علفزار دامی پهن کرد و برای استراحت به زیر سایه
درختان رفت. مدتی منتظر شد هیچ حیوانی به سمت
دام نرفت. از انتظار زیاد به خواب فرو رفت:

بس کشید از بهر صیدی انتظار
خواب آمد کرد چشمش تار و مار

چون نماندش طاقت بیدار باش
گردنش خم شد روی سینه یواش

رفت در خوابی ندانسته عمیق
همچو مرد مُرده در دریا غریق

پس از آنکه صیّاد به خواب عمیقی فرورفت؛
آهوی زیبایی آهسته آهسته از گوشه ایی ظاهر شد:

آهوئی تنها و زیبا همچو حور
در زرنگی و فراست همچو گور